گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید استوار یکم حجت بابایی از شهدای نیروی پدافند هوایی ارتش که در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه به شهادت رسید

به غرور و رشادتش افتخار می‌کردم

■ صغری خیل فرهنگ

شهید حجت بابایی متولد مراغه بود و در سال ۱۳۹۴ به ارتش ملحق شد و با پشتکار، انضباط و جدیتی ستودنی، در تخصص موشک هاگ خدمت خود را آغاز کرد. از روز نخست، حجت سربازی صادق برای میهن و سربازی عاشق برای ولایت بود. به روایت همرزمانش، او خدمت را صرفاً وظیفه نمی‌دانست، بلکه عبادتی برای جلب رضای خداوند می‌دید. روز ۲۴ خرداد ۱۴۰۴، همان روزی که دشمن صهیونیستی، بار دیگر آسمان ایران را هدف گرفت با آنکه شیفت کاری حجت نبود، اما غیرتش اجازه نداد وقتی آسمان کشور نیازمند نگهبانی است، در خانه بماند. به محض شنیدن خبر حمله، داوطلبانه به محل خدمت رفت تا کنار همکارانش سپری آهنین برای مردم باشد. شهید حجت بابایی از میان یاران پدافند هوایی ارتش نماد پاکی و ایثار و تقدیرش شهادت شد... به تبریز رفتیم و پای واگویه‌های سمانه گودرزی، همسر شهید استوار یکم حجت بابایی نشستیم. او از متانت، نجابت و روح بزرگ شهید که سرشار از عشق به انسان‌ها بود برای ما روایت کرد...

■ **عضو تیم باشگاه سهند**

سمانه گودرزی، همسر شهید حجت بابایی می‌گوید: «حجت متولد ۹ فروردین سال ۷۶ در شهر مراغه در استان آذربایجان شرقی بود. او در کودکی بسیار پر جنب و جوش بود و هنگامی که از خاطرات دوران کودکی‌اش صحبت می‌کرد، می‌گفت در مدرسه رهبر بچه‌ها بود و آنها را به نوعی برای شرکت در فعالیت‌های مختلف تشویق می‌کرد؛ از ورزش تکواندو گرفته تا مراسم‌های مذهبی. در دوره دبیرستان به دلیل علاقه شدیدش به فوتبال و استعداد فوق‌العاده‌اش در این زمینه، عضو تیم باشگاه سهند می‌شود و با آن تیم قرارداد یکساله امضا می‌کند، ولی به دلایلی برای همیشه فوتبال را کنار می‌گذارد. بعد از اتمام دبیرستان به دلیل علاقه‌ای که به خدمت در نظام داشت با معدل بسیار بالا وارد ارتش و پس از اتمام دوره آموزشی به خاطر نمرات و هوش بالا وارد پدافند می‌شود. همه دوستان و همکاران به دلیل شخصیت بالای او شیفته‌اش می‌شدند و او را به حریم خانه و خانواده‌شان راه می‌دادند و مانند یکی از اعضای خانواده خود می‌دانستند.»

■ **شهید حسین رضا حقی**

او از آشنایی‌اش با شهید حجت بابایی اینگونه روایت می‌کند: «من و حجت به واسطه یکی از دوستانم به همدیگر معرفی شدیم. وقتی متوجه شدم نظامی است، ابتدا جواب منفی دادم. چون همسر خواهرم نظامی و در دوران دفاع مقدس به شهادت رسیده بود، شهید حسین رضا حقی من بعد از شهادت او از نزدیک با سختی‌ها، نگرانی‌ها و دل‌آشوبی‌های زندگی خواهرم کاملاً آشنا بودم، اما حجت زیاد اصرار کرد ابتدا حرف‌های مرا گوش بده و بعد تصمیم خودت را بگیر. با خودم گفتم کاملاً منطقی است که اول صحبت‌های او را بشنوم و بعد تصمیم خودم را بگیرم. وقتی پای صحبت‌هایش نشستم تازه متوجه شدم چقدر دیدگاهش به من و خانواده‌ام نزدیک است و چقدر مرد مؤمن، متدین، بی‌ریا، بی‌آلایش و صادق و بزرگ است. انگار معجزه خدا بود که کاملاً نظرم را جلب کرد و تمام سختی‌ها اعم از دوری از خانواده‌ام، غربت، فرهنگ‌های مختلف و حتی زبان ناآشنا را به جان خریدم و در تیر ۱۴۰۲ عقد و شش ماه بعد عروسی و با کلی ذوق و شوق زندگی مشترک‌مان را با حمایت خانواده‌ام شروع کردیم.»

■ **همیشه روی پای خودش ایستاد**

او در ادامه می‌گوید: «با تمام وجود حال‌مان خوب بود و من سعی می‌کردم حداقل خانه را مکان آرامش، آسایش و مأمن امنی برای او قرار دهم چون از سختی‌های کارش آگاه بودم و می‌دیدم به خاطر من چطور فداکاری می‌کند تمام تلاشم را می‌کردم تا او را خوشحال و شادمان و خستگی و آلام کار را از او برطرف کنم، ولی افسوس که ۱۶ ماه بیشتر طعم با هم بودن را نچشیدیم. اوایل آشنایی حجت از تخصص خود در موشک هاگ و علاقه وافر خود به این شغل می‌گفت. او مدرک خود را با نمره ۹۶ از ۱۰۰ گرفته بود و از اینکه جزو نفرات برتر بود به خود می‌بالید. من هم از شوق او به وجد می‌آمدم و به غرور و رشادتش افتخار می‌کردم. حجت مردی صادق و بی‌نهایت راستگو بود. فردی چشم پاک، با وقار و مهربان و فقط زمانی قول می‌داد که می‌دانست حتماً از پس آن برمی‌آید. یاری دهنده کودکان کار بود. هر وقت کودکی را می‌دید که مشغول کار است، حتی اگر خودش پول زیادی نداشت، چیزی به او می‌داد. می‌گفت اینها فرشته‌های خدا هستند، نباید گرسنه بخوابند و به شدت حلال و حرام برایش اهمیت داشت. آنقدر به خانواده‌اش متعهد بود که هر کاری از دستش بر می‌آمد، انجام می‌داد تا غربت دیار غریب را برای من کمرنگ کند.

شهید حجت بابایی از شهدای حملات رژیم صهیونیستی

شهید حجت بابایی در مانور مدافعان آسمان ولایت ۷

همیشه می‌گفت تو معجزه زندگی من هستی و خدا تو را به جبران همه سختی‌های زندگی‌ام به من داد. با آنکه او آدم آرام و ساکتی بود، ولی با من ساعت‌ها درد دل می‌کرد و از دغدغه‌ها، آرزوها، رؤیاها و آینده‌مان و مشکلات کار و غیره صحبت می‌کرد. از اینکه همیشه روی پای خودش ایستاده و هرچه دارد از تلاش خود و خدایش دارد برایم می‌گفت.»

■ **آنچه برای خدا باشد، ماندگار می‌شود**

او عاشق خدا و راه ائمه اطهار بود. روز عاشورا حتماً باید نماز ظهر عاشورا را به جماعت می‌خواند و می‌گفت یکی از پیام‌های امام حسین برای ما، نماز است که نماز همان یاد خدا بودن است که در هیچ لحظه‌ای انسان نباید حتی در بزرگ‌ترین مشکلات و مصائب از یاد او غافل باشد و عقیده بزرگ او این بود که انسان باید آزادمرد باشد همچون سید و سالار شهیدان. حجت در میان خانواده و دوستان به صداقت و خوش‌قولی مشهور بود. اگر به کسی قولی می‌داد تا تحقق آن آرام نمی‌گرفت. برای او رضایت خداوند بالاترین معیار بود؛ تمام کارهایش را برای خدا انجام می‌داد و به دیگران می‌گفت: «آنچه برای خدا باشد، ماندگار می‌شود.»

> **حجت در میان خانواده و دوستان به صداقت و خوش‌قولی مشهور بود. اگر به کسی قولی می‌داد، تا تحقق آن آرام نمی‌گرفت. برای او رضایت خداوند بالاترین معیار بود. تمام کارهایش را برای خدا انجام می‌داد و به دیگران می‌گفت: «آنچه برای خدا باشد، ماندگار می‌شود.»**

یکی از خاطرات شیرین زندگی‌مان سفر به شهر مشهد مقدس بود. ما سعی کردیم نهایت استفاده را از آن سفر ببریم، هم سفری معنوی بود و هم تفریحی. بسیار به ما خوش گذشت. یکی دیگر از خاطرات خوب و ماندگار حجت که بارها برایم تکرارش می‌کرد این بود که روز اول ورودش به ماهشهر برای حضور در رزمایش مدافعان آسمان ولایت ۷ انتخاب شد. تمام رسانه‌ها و صدا و سیما تصاویر او را منعکس کرده بودند و این برای او باعث افتخار بود.

■ **شربت شهادت!**

همسر شهید از روزهای آغاز جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی اینگونه روایت می‌کند: «روز جمعه ۲۳ خرداد اولین روز جنگ بود و روز استراحت حجت. زمانی که پایگاه شهید فکوری مورد اصابت موشک‌های رژیم صهیونیستی قرار گرفت، خانه ما کاملاً می‌لرزید، ساعت ۱۲ بود که مسجد پایگاه اذان پخش می‌کرد، حجت خیلی قوی و شجاع و نترس بود به من گفت برویم نماز بخوانیم، چیزی نیست. من هم وقتی روحیه قوی و شجاع او را دیدم ترس از دلم رفت و بعد از نماز دیدیم بمباران همچنان ادامه دارد. به من گفت می‌ترسی؟! گفتم وقتی شیری مثل تو را در کنار خود دارم ترس معنی ندارد. صدای جیغ و فریاد زن‌ها و کودکان در پایگاه پیچیده بود. حجت گفت برویم کمک بقیه مردم. او مردم را به پناهگاه هدایت و آنها را به آرامش دعوت می‌کرد. در آن لحظه با آن همه تنش و اضطراب و نگرانی به وجود پاک و روح بزرگ او افتخار کردم. همان روز وقتی غروب بیرون رفت و برگشت، به من گفت در خیابان شربت شهادت پخش می‌کردند. با یک حالتی به او گفتم خوردی؟! با خنده و شوخی گفت نه ولی مشخص بود برای نگرانی من می‌گوید نه! شب رفتیم که بخوابیم دیدم خیلی ناراحت است، گفتم چه شده؟ گفت دیشب چه عاشق‌هایی کنار هم بودند و امشب دیگر در این دنیا نیستند. نمی‌دانستم فردا شب خودم هم عزادار همسرم می‌شوم. فردای آن روز، شنبه روز عید غدیر با اینکه شیفت کاری حجت نبود، صبح زودتر از هر روز آماده رفتن شد. با حالت بغض به او گفتم می‌شود نروی؟ گفت من برای چنین روزهایی آموزش دیدم، اگر من و امثال من نباشند چه کسی می‌خواهد جلوی این نامردها بایستد، ناراحت نشو، هیچ اتفاقی نمی‌افتد، محکم و استوار در حالی که به نشانه خداحافظی دست تکان می‌داد با خنده روی لب رفت. آنجا بود که یاد این بیت شعر افتادم:

من خود به چشم خویشتن
دیدم که جانم می‌رود

و این آخرین خداحافظی و دیدار ما شد.»

> **نمی‌دانستم فردا شب خودم هم عزادار همسرم می‌شوم. فردای آن روز، شنبه روز عید غدیر، با اینکه شیفت کاری حجت نبود، صبح زودتر از هر روز آماده رفتن شد. با حالت بغض به او گفتم می‌شود نروی؟ گفت من برای چنین روزهایی آموزش دیدم، اگر من و امثال من نباشند چه کسی می‌خواهد جلوی این نامردها بایستد، ناراحت نشو، هیچ اتفاقی نمی‌افتد، محکم و استوار در حالی که به نشانه خداحافظی دست تکان می‌داد با خنده روی لب رفت**

■ **و بوسه شهادت...**

بعدها از زبان یکی از همکاران حجت شنیدم که گفت آقا حجت همان روز آمد و مرا در آغوش گرفت و بوسید. گفتم چه شده؟! گفت این بوسه آخر من و بوسه شهادت است. نمی‌دانم شاید شهادت به او الهام شده بود. حدود ظهر ساعت ۱۲:۳۰ با ما تماس گرفتند و گفتند بیایید بیمارستان حجت پایش شکسته! همان لحظه دلم ریخت و قالب تهی کردم. وقتی رسیدیم بیمارستان هرچه سراغ همسرم را گرفتم کسی جوابم را نمی‌داد. فریاد زدم تو را به خدا حجتم را به من نشان دهید. در آن لحظه همه شروع کردن به گریه...

با دیدن حال و احوال‌شان بیهوش شدم. بعد از مدتی که به هوش آمدم روی ویلچر بودم. باورم نمی‌شد حجتم را از دست داده باشم. تمام دنیا روی سرم خراب شد. به خودم می‌گفتم در شهر غریب دیگر کاملاً بی‌پناه و بی‌یاور شده‌ام. انگار کل هستی‌ام را در یک لحظه از دست داده بودم. احوالات من و اطرافیانم اصلاً قابل توصیف نیست.

■ **گل‌های انتظار من آخر نچیده ماند**

او از لحظه دیدار با پیکر شهیدش اینگونه روایت می‌کند: «فردای آن روز مراسم وداع با شهیدان بود. وقتی چهره نورانی و آرام او را دیدم که مثل فرشته‌ها خوابیده به او گفتم قرار بود تا آخر کنار هم باشیم، تو به من قول دادی مرا به خانه خدا ببری ولی حالا خودت تنها به دیدار خدای مهربان رفتی.

تمام وجودم این ابیات را بارها و بارها زمزمه می‌کرد:

در این سفر نیمه ره از من جدا شدی
بار غمت به دوش دل داغ دیده ماند
شد زرد چهره من و خشکید اشک چشم
گل‌های انتظار من آخر نچیده ماند.»

■ **لعنت به اسرائیل و امریکا**

همسر شهید در پایان می‌گوید: «به روز تشییع و تدفین پیکر شهید رسیدیم. روز ۲۶ خرداد، گلزار شهدای وادی رحمت تبریز. پیکر مطهر شهدا تشییع شد. لحظات بسیار دردناک، رنج آور و تلخی بود، خصوصاً هنگامی که پیکر پاک همسرم را به خاک سپردند آرزو می‌کردم ای کاش در این دنیا نبودم و چنین لحظه‌ای را نمی‌دیدم. دائم با صدای بلند این آیه از قرآن را می‌خواندم: وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

دائم به سران کفر مخصوصاً اسرائیل و امریکا که باعث شهادت این همه انسان بی‌گناه شده بود لعنت می‌فرستادم. روزهای بی‌حجت بر من سخت می‌گذرد. در همه این مدت من هنوز نتوانستم نبودش را باور کنم و تنها چیزی که به من کمک کرده قرآنی است که حجت به من هدیه داده بود. خانواده خودم که مرا مورد حمایت بی‌دریغ شان قرار دادند و از این بابت خداوند را شاکرم. روزهای بعد از شهادت حجت، برادرم که رفاقت و صمیمیت زیادی با حجت داشت، در وصف شهادت او و همرزمانش شعر زیبایی را سرود:

سلام بر تو حجت ای شهید جاویدان
سلام بر تو ای مهربان‌تر از باران
سلام بر تو ای دلاور میدان
سلام بر تو ای مثل شیر غران
سلام بر توای درد مرا درمان
سلام بر تو ای همیشه لبت خندان
سلام بر تو ای از خدا ترسان
سلام بر تو ای یاور یاران
سلام بر تو ای عشق بی‌پایان
سلام بر تو ای پاک‌تر از آب روان
سلام بر توای در هوایت زمین و زمان گریان
سلام بر تو ای دوستدارت امام زمان (عج)
سلام بر تو ای خون پاکت گشته روان
سلام بر تو ای محافظ قرآن
سلام بر تو ای مدافع ایران
سلام بر تو و ننگ بر نامردان
سلام بر تو و مرگ بر دشمن ایران
سلام بر مهدی، سلام بر رضا، سلام بر حسین، سلام بر علیرضا (سربازانی که همراه حجت عزیز شهید شدند)
سلام بر تو ای رفیق شفیق سربازان
سلام بر تو حجت ای شهید جاویدان.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۴۲

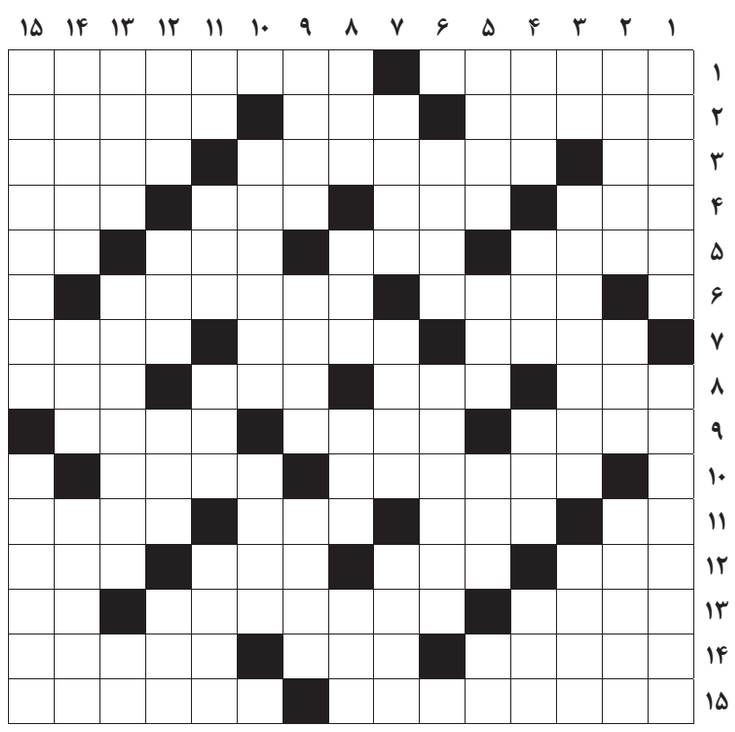

از راست به چپ

■۱- یکی از اعضای اصحاب کهف- نویسنده روس که رمان اوبلوموف را نوشت ■۲- روحانی یهودی- وسنی- الهه مهر و محبت ■۳- تکرار حرفی- شمشیر سامورایی- زینت ■۴- دستخوش مستی- خس خس- زیرک- نزد عربی ■۵- پسر گودرز- انجیر قرآنی- دلرحمی- آوای رزمی کار ■۶- سرباز نیروی دریایی- شراع ■۷- سلاح زیردریایی- قداست- پایتخت فرانسه در دوران اشغال هیتلر ■۸- صدا و آواز- وسیله دفاعی جنگ‌های قدیمی- پیش‌درآمد گنج- قطعه زمین کشاورزی ■۹- آشوب و بلوا- حمام بخار- فیلم مجید مجیدی ■۱۰- اضطراب- شهر مارکوپولو ■۱۱- پایه و اساس- دعای زیرلب- آدمی- پایتخت لتونی ■۱۲- کیف ورزشکار- سوگند- نشانه- عمارت حکومتی ■۱۳- کبوتر صحرایی- از شخصیت‌های رمان بینوایان- دیو سربریده ■۱۴- رشوه‌خواری- توانایی مالی- گازی در خورشید ■۱۵- جان‌پاس- دیه

از بالا به پایین

■۱- از کامل‌ترین و پرمصرف‌ترین منابع غذایی انسان- بزرگ‌ترین پادشاه توران ■۲- حس بساوایی- ماه ورزشی- محل تولد بقیه‌الله الاعظم ■۳- مغز انسان- از توابع مثلثاتی- قطب منفی ■۴- گاو تبتی- نخستین قومی که در ایران تشکیل حکومت داد- میوه آبدار- راه و روش ■۵- چشم خواب‌آلود شاعرانه- مهار شتر- برگ کاغذ- گندم ■۶- راه رفتن نوپا- نسیه ■۷- ستاره دنباله‌دار- ناحیه‌ای از آلمان- درخشان ■۸- گیاه کتیرا- خبر- تاراج- از برج‌های فلکی ■۹- منگوله- پایتخت غنا- بزرگراه ■۱۰- شهر بندری اسکاتلند- سیاهرگ ■۱۱- رگ خواب- نام غیراصلی- ترس- نام پرنده‌ای ■۱۲- رد پا- موشک ضدتانک- صومعه- پاریس عاشقش بود ■۱۳- عنکبوت پشمالو- پایتخت قبرس- تیر پیکاندار ■۱۴- مدخل- از گناهان کبیره- گردنه کوه ■۱۵- مخترع آلمانی گرماسنج جیوه‌ای- شهری در شمال غربی امریکا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷		۴						
		۶				۲	۱	۴
			۵		۸			
	۱			۸	۷			
						۳	۸	
۳	۵			۱				
۴		۲					۳	
						۱	۹	۷
			۹		۵			

۶	۴	۷	۹	۵	۱	۲	۸	۳
۸	۱	۳	۶	۲	۴	۷	۹	۵
۵	۲	۹	۸	۷	۳	۶	۱	۴
۱	۶	۸	۴	۹	۷	۵	۲	۳
۳	۷	۴	۱	۸	۲	۹	۶	۵
۹	۵	۲	۳	۶	۵	۴	۷	۸
۷	۹	۵	۲	۴	۶	۳	۸	۱
۴	۳	۶	۵	۱	۸	۷	۹	۲
۲	۸	۱	۷	۳	۹	۵	۴	۶

جدول کلمات متقاطع
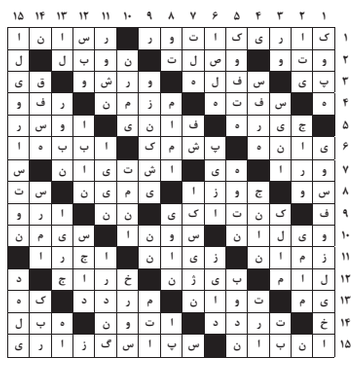
پاسخ جدول شماره ۷۴۴۱